



Examination of Subalternity Representations in Novel *Piadeh* (The Pedestrian) from the Perspective of Interdisciplinary Studies

Mohammadreza Haji Aghababai¹, Maryam Mohammad Tahari²

¹Associate Professor of Persian language and literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

² PHD student of Persian language and literature, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

06/10/2024

Accepted:

01/03/2025

Postcolonial theories represent an interdisciplinary area within the humanities that is, in some ways, a subset of postmodernism. This field encompasses a variety of theories drawn from Sociology, Philosophy, Human geography, Literature, and Film. Key figures of Postcolonial studies are: Frantz Fanon, Edward Said, Homi Bhabha, and Gayatri Spivak.

Belqis Soleimani has chosen the literary format of the novel to represent the problems of subalterns, especially the Subaltern women. The current research tries to examine this novel from the viewpoint of the superiority or inferiority of its characters, based on the opinions of Gayatri Spivak. Since Spivak's focus is mostly on subaltern women and their mentality and agency, and since she believes that "subalterns cannot speak" due to the social conditions, this research investigates whether subaltern characters, (particularly women), can change their otherness and find their voice. The findings reveal that the subaltern women in this story are unable to alter their otherness and ultimately can not speak.

Keywords: Interdisciplinary, post-colonialism, subalternity, Gayatri Spivak, Piade (Pedestrian), Balqis Soleimani

Cite this article: MohammadTaheri, Maryam, Haji Aghababai, Mohammadreza, Examination of Subalternity representations in novel *Piadeh* (The Pedestrian) From the perspective of interdisciplinary studies, *Interdisciplinary research in persian Language and literature*, Vol. 3, New Series, No.2, Autumn and Winter 2025: pages:27-47.

DOI : 10.30479/irpli.2025.21000.1202



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

Corresponding Author: Maryam MohammadTaheri

Address: PhD student of Persian language and literature, Allameh Tabatabai University

E-mail: m.mohammadtaheri@gmail.com



بررسی فرادست و فرودست در رمان پیاده بلقیس سلیمانی

از منظر مطالعات میان‌رشته‌ای*

مریم محمدطاهری^{۱*}، محمدرضا حاجی آقابابایی^۲

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۷/۱۵

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۲/۱۱

یکی از حوزه‌های میان‌رشته‌ای در علوم انسانی مجموعه نظریات پسااستعمارگرایی هستند که زیرمجموعه پسامدرنیسم قرار می‌گیرند. حوزه میان‌رشته‌ای پسااستعمارگرایی، مجموعه نظریاتی را از جامعه‌شناسی، فلسفه، جغرافیای انسانی، ادبیات و فیلم در بر می‌گیرد. فرانتس فانون، ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این عرصه هستند. بلقیس سلیمانی در رمان پیاده، قالب ادبی رمان را برای بازنمایی مشکلات فردوستان به‌ویژه زنان فرودست برگزیده است. پژوهش حاضر می‌کوشد در بررسی‌ای میان‌رشته‌ای این رمان را از منظر فرادست یا فرودست بودن شخصیت‌هایش و بر مبنای نظرات «گایاتری اسپیواک» بررسی کند. از آنجا که بیشتر شخصیت‌های رمان پیاده زن هستند و نیز تمرکز اسپیواک بر زنان فرودست، ذهنیت و عاملیت آنان است و او اعتقاد دارد که فردوستان با توجه به شرایط اجتماع «نمی‌توانند سخن بگویند» این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که آیا شخصیت‌های فرودست (به‌ویژه زنان) موفق می‌شوند فرایند دیگری‌بودگی خود را تغییر دهند و در نهایت «سخن بگویند»؟ که نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد زنان این داستان که همگی از طبقه فرودست هستند، نتوانسته‌اند فرایند دیگری‌بودگی‌شان را متوقف کنند و در نهایت هیچ‌یک نمی‌توانند سخن بگویند.

کلمات کلیدی: مطالعات میان‌رشته‌ای، مطالعات پسااستعمارگری، فرودستی، گایاتری اسپیواک، رمان پیاده، بلقیس سلیمانی

استاد: محمدطاهری، مریم، حاجی آقابابایی، محمدرضا. (۱۴۰۳). بررسی فرادست و فرودست در رمان پیاده بلقیس سلیمانی

از منظر مطالعات میان‌رشته‌ای، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، دوره جدید، شماره دوم، پاییز

و زمستان، ۱۴۰۳: ۴۷۱-۲۷.



DOI: 10.30479/irpli.2025.21000.1202

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

امروزه از مهم‌ترین عرصه‌های پژوهش ادبی، مطالعات میان‌رشته‌ای است که سبب روشن‌شدن بسیاری از زوایای مغفول‌مانده متون ادب فارسی می‌شود. وارداتی‌بودن قالب رمان در ادبیات ما و تأثیرپذیری ناگزیر آن از ادبیات دیگر ملت‌ها، به‌ویژه ادبیات زبان‌های غربی و نیز تأثیر و تأثرات اجتماعی و نقش سرزمین ایران در وقایع سیاسی هم سبب شده است که باب بررسی‌های بینارشته‌ای و پسااستعماری باز باشد و بخش عظیمی از ادبیات معاصر فارسی را بتوان با بهره‌جستن از سویه‌های مختلف ادبیات پسااستعماری نقد کرد و واکاوی و خوانشی جدید از آن‌ها ارائه داد. هرچند شاید به‌نظر برسد که با پایان‌یافتن رسمی استعمار، باب مطالعات پسااستعماری هم بسته شده است، اما بسیاری معتقدند که غربی‌سازی به‌صورت استعمار نو ادامه یافته است. (نک: ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

همین مطلب، یعنی ادامه وضعیت استعماری در قالب استعمار نو، از مهم‌ترین دلایل پرداختن به مطالعات بینارشته‌ای است تا با ابزار و نظریه‌های رشته‌های دیگر بتوان لایه‌های پنهان متون را به مخاطبان شناساند. در تاریخچه مطالعات پسااستعماری باید گفت که نخستین اندیشمندان پسااستعماری مثل فانون *Frantz Fanon* و امه سزر *Aimé Césaire* در جغرافیا و زمانه استعمار زندگی می‌کردند، اما با گذشت زمان و برچیده‌شدن بساط استعمار اروپاییان، نظریه پسااستعماری با تحول نظریه‌هایش بیشتر به سمت نظریه‌های فرهنگی و مطالعات میان‌رشته‌ای متمایل شد. ادوارد سعید *Edward Said*، گایاتری اسپیواک *Gayatri Spivak* و هومی بابا که برجسته‌ترین نظریه‌پردازان پسااستعماری به‌شمار می‌روند، هرکدام سویه‌هایی از دانش‌هایی دیگر مثلاً جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و روان‌شناسی را به این نظریه اضافه کردند. در واقع باید گفت که مطالعات پسااستعماری دو رویکرد عمده دارد: رویکرد نخست تحقیقاتی است که به بررسی گفتمان شرق‌شناسی می‌پردازند و مهم‌ترین محققان این دسته، ادوارد سعید و منتقدانی مثل لوئیس پرات *Lluís Prats*، رابرت یانگ *Robert Young* و پیتر هولم *Peter Holm* هستند.

رویکرد دوم مطالعات پسااستعماری به تحقیق شیوه‌ها و گونه‌های متنی و گفتمان‌های مقاومت، پیگیری صداهای سرکوب‌شده در دل تاریخ استعمار، هویت‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده، هویت‌های ممزوج و آستانه‌ای با فرهنگ سلطه‌گر و تمرکز بیشتر بر نقد و تحلیل نظام‌های اندیشگانی نویسندگان و متفکران غیرغربی و جهان سوم می‌پردازد که گویاترین عنوان برای آن «مطالعات فرودستان» است. هومی بابا، اسپیواک، دانیل برامبرگ *Daniel Bromberg*، صادق جلال العزام و... از جمله پژوهشگران این عرصه‌اند. (نک: انصاری و درودی، ۱۳۹۳: ۳ و تاپسن، ۱۳۸۷: ۵۳۰)

گایاتری چاکراورتی اسپیواک متولد ۱۹۴۲ کلکته از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در حوزه مطالعات بینارشته‌ای ادبی و «مطالعات فرودستان» است. مقاله بسیار تأثیرگذار او «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»

از مهم‌ترین آثار این حوزه به‌ویژه در زمینه فمینیسم پسااستعماری است. (مورتون، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۵) خانم اسپوواک نخست از اندیشه ژاک دریدا و گرامشی و سپس استادش پل دومان تأثیر پذیرفته است. او مفهوم «فرودست» را از گرامشی وام گرفته است و سپس به‌ویژه با اختصاص دادن این اصطلاح به زنان جوامع استعمارزده و بررسی استعمار مضاعفی که به آن‌ها روا داشته می‌شود، باب جدیدی را در مطالعات پسااستعماری می‌گشاید. اسپوواک در مشهورترین مقاله‌اش «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» در پی یافتن پاسخ این سؤال است که آیا از اساس فرد فرودست پرورش یافته زیر سلطه طبقه حاکم، توان آن را دارد که صدایش را به گوش همگان برساند؟ در این راستا او وظیفی برای روشنفکران قائل است که از آن جمله کمک به رساندن و بازتاب صدای فرودستان است. (نک: ویسکر، ۲۰۰۷: ۲۰۶)

«اسپوواک توجه ما را به اکثریت عظیم استعمارزدگانی جلب می‌کند که در طول تاریخ نشانی از خود به‌جا نگذاشته‌اند، زیرا نمی‌توانسته‌اند یا اجازه نداشته‌اند خود را بروز دهند. میلیون‌ها میلیون مرد و (اغلب) زن، بی‌آنکه ردی از خود به‌جای گذارند، تحت سلطه استعمار آمده‌اند و رفته‌اند.» (برتس، ۱۳۸۷: ۲۴۳) او این طبقه از استعمارزدگان بی‌نشان را «فرودست» می‌نامد و با بهره‌گرفتن از آرای او و برخی دیگر از نظریه‌پردازان این عرصه مثل اعجاز احمد، هومی بابا، شاهد امین، راناجیت گوها و... مطالعات فرودستان شکل می‌گیرد.

بلقیس سلیمانی در رمان پیاده تصویر فرودستان روستایی، به‌ویژه زنان را به‌دقت نشان می‌دهد. داستان‌های متعدد و چندین اثر پژوهشی از بلقیس سلیمانی منتشر شده است. *رمان بازی آخر بانو* (۱۳۸۴) از او برندهٔ بخش ویژهٔ جایزهٔ ادبی اصفهان در ۱۳۸۶ و تقدیرشدهٔ جایزهٔ مهرگان ادبی است. «او از نویسندگانی است که در آثارش با رویکردی انتقادی به مشکل هویت و جایگاه زن ایرانی در مراحل از تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی ایران می‌پردازد و تلاش زنان را برای خودیابی با انتقاد از برخی معضلات اجتماعی نشان می‌دهد.» (صرفی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۲۸)

این مقاله می‌کوشد با درنظرگرفتن نظریات اسپوواک نسبت به فرودستان، خوانشی میان‌رشته‌ای و پسااستعماری از داستان پیاده اثر بلقیس سلیمانی ارائه دهد. تأکید مقاله حاضر، بیشتر بر زنان فرودست و بررسی این گزاره است که نقش زن در این داستان از منظر فرادستی و فرودستی چگونه است؟

۲-۱. روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر جمع‌آوری و تحلیل منابع کتاب‌خانه‌ای انجام شده است. نخست چهارچوب‌ها و پیشینهٔ مطالعات پسااستعماری و بعد مطالعات فرودستان تبیین شده است و پس از آن خوانشی از رمان پیاده اثر بلقیس به دست داده‌ایم که در آن به‌ویژه به وضعیت فرودستی و فرادستی زنان (به‌طور خاص شخصیت اصلی داستان: انیس) و عاملیت آن‌ها پرداخته‌ایم.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در ادبیات فارسی پژوهش‌های انگشت‌شماری با رویکرد نقد پسااستعماری انجام شده است. به جز کتاب‌های پیام هدایت و نظریه شرق و غرب‌شناسی نوشته علی تسلیمی (۱۳۹۳) و کتاب‌های در آینه ایرانی: تصویر غرب و غربی‌ها در داستان‌های ایرانی اثر محمدرضا قانون‌پرور (۱۳۹۳)، رابیان پنهانی: بررسی ادبیات داستانی دوره پهلوی از نگاه نقد پسااستعماری اثر لیلیا مهدوی (۱۳۹۹) می‌توان به‌عنوان جامع‌ترین اثر به کتاب‌خوانش پسااستعماری رمان: ده رمان فارسی در پرتو رویکرد پسااستعماری اثر سمیه حاجتی (۱۳۹۸) اشاره کرد.

به‌جز این کتاب‌ها در برخی مقالات هم به بررسی پسااستعمارانۀ داستان معاصر فارسی پرداخته شده است که از آن میان می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: «نقد پسااستعماری رمان روزگار تفرنگ از حبیب خدادادزاده» (آلبوغیش و رضایی، ۱۳۹۵: ۱-۲۴)، «نقد پسااستعماری داستان بلند سرگذشت کندوها نوشته جلال آل احمد» (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۵-۷۳). «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های موسم هجرت به شمال طیب صالح و سووشون سیمین دانشور» (ناظمیان و شکوهی‌نیا، ۹۳: ۱-۳۲)، «مؤلفه‌های پسااستعماری در اشعار محمدتقی بهار» (نوربخش و فرزاد، ۱۳۹۸: ۲۱۱-۲۳۰).

به‌نظر می‌رسد پیش از این مقالات، فرزاد بوبانی در مقاله‌ای با عنوان «جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری» خوانش جدیدی از کتاب حاجی بابا اصفهانی ارائه داده باشد (۸۷: ۵-۲۷). نویسندگان دیگری هم در مقاله‌شان با عنوان «کارکرد اسطوره در گفتمان پسااستعماری فارسی» در پی تحلیل کیفیت بهره‌گیری از اسطوره در خلق داستان‌های سووشون، رازهای سرزمین من و اهل غرق بوده‌اند (مرادی و حسینی، ۱۳۹۴: ۸۹-۱۱۶) اما یکی دو مقاله هم به‌صورت مستقیم به مبحث فرودست و فرادست استعماری پرداخته‌اند که موضوع مقاله حاضر است.

حاجتی و رضی در پژوهشی، مصادیق فرودست را از متن داستان جای خالی سلوچ استخراج کرده‌اند که با نام «واکاوای جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ» منتشر شده است (۱۳۹۴: ۱۴۱-۱۶۶). این دو مؤلف، از رمان جزیره سرگردانی هم خوانشی پسااستعماری ارائه داده‌اند که با همین نام منتشر شده است (حاجتی و رضی، ۱۳۹۴: ۴۱-۶۵). در مقاله دیگری با عنوان «بازنمایی دیگری فرودست در رمان‌های دوره پهلوی اول» هم ابوتراب طالبی و مریم نظری مفهوم دیگری فرودست را در برخی رمان‌های محمد حجازی، محمد مسعود و سعید نفیسی بررسی کرده‌اند (۱۳۹۰: ۱۳۱-۱۶۹).

برخی مقالات هم به آثار دیگر بلقیس سلیمانی پرداخته‌اند اما فقط یک مقاله با عنوان «بررسی رمان پیاده بلقیس سلیمانی از منظر شواتر» (مرادی و شهریاری، ۱۴۰۲) درباره رمان پیاده یافت شد که رویکردی بالکل متفاوت از مقاله حاضر دارد.

۴-۱. خلاصه داستان

پیاده داستانی است در هفده فصل. شخصیت اصلی‌اش زنی روستایی به نام انیس است که در بستر رویدادهای اجتماعی و سیاسی دهه ۶۰ مجبور به زندگی در تهران می‌شود. رمان به شرح زندگی او، مناسبات اجتماعی تازه‌یافته، ذهنیات و اکتشافاتش در این جغرافیای تازه می‌پردازد. تحول، تغییر اعتقادات و کاویدن لایه‌های ذهنی این زن از گوران تا تهران و از آغاز زندگی تا قتل او به دست عزیزترین کسانش، موضوع این رمان است.

با کرامت ازدواج کرده و به تهران آمده است. کرامت مردی بددل و شکاک با رفتاری عجیب است که در تهران به دانشگاه می‌رود، به انیس اجازه خروج از خانه نمی‌دهد، انیس را دائماً تحقیر می‌کند و ازدواج پیشینش به جدایی منجر شده چون «گویا» اجاقش کور است. نقطه ثقل داستان زمانی است که کرامت مردی به اسم هوشنگ را به خانه می‌آورد و هوشنگ که قرار است مدتی کوتاه مهمانشان باشد، ماندگار می‌شود و این مهمان ناخوانده همراه با رفتارهای شکاکانه کرامت عرصه را بر انیس تنگ می‌کند. کرامت هر روز پیش از رفتن به دانشگاه، انیس را در یکی از اتاق‌ها زندانی می‌کند. با دستگیر شدن کرامت سیر وقایع به سمتی می‌رود که انیس ناباورانه محکوم به خیانت می‌شود، فرزندی که در شکم دارد را نتیجه خیانت به همسر عقیمش می‌دانند و همگان طردش می‌کنند.

از آن پس، پیاده به شرح اتفاقات زندگی انیس، زنی تنها، بی‌سواد، نادان و بی‌اطلاع از زندگی شهری می‌پردازد. وقایع رمان در متن وقایع اجتماعی و سیاسی دهه ۶۰ خورشیدی اتفاق می‌افتد؛ وقایعی که زندگی انیس ناخواسته و از طریق کرامت با آن‌ها گره می‌خورد. انیس پس از جدایی از کرامت و سختی‌های بسیار، با هوشنگ ازدواج می‌کند که از زندان آزاد شده است. این ازدواج دوم هم، که چنانکه باید باشد، نیست؛ باری بر بارهای انیس می‌افزاید.

شبهت فرزند کرامت به او سبب می‌شود پدر، فرزند را با خود ببرد، با قتل مشکوک هوشنگ بار دیگر انیس تنها می‌ماند و باز هم باید بار زندگی را به تنهایی بر دوش بکشد. اینجاست که در اوج داستان، وقتی دیگر انیس دارد کم‌کم با محیط تهران خو می‌گیرد، برادرش او را به قتل می‌رساند.

۲. مبانی نظری

در مطالعات بینارشته‌ای پسااستعماری، استعمار نو از مهم‌ترین محورها است و به تبع آن مسئله فرودست یا فرد درجه دوم هم اهمیتی مضاعف می‌یابد، چراکه برای توصیف سطوح مختلف جامعه پسااستعماری کاربرد دارد. بر مبنای نظریه‌های پسااستعمارگرایانه، استعمارگر فقط در صورتی می‌تواند به حیاتش ادامه دهد که اصل وجود تقابل‌های دوتایی را مبنای قرار دهد؛ تقابل‌هایی که جهان بر پایه آن‌ها تقسیم شده است.

فرو دست/ فرادست از مهم‌ترین این دوگانه‌هاست که در توصیف سطوح مختلف جامعه پسااستعمای کاربرد دارد.

یانگ در کل فرو دست را فردی بدوی و بدون عاملیت و موقعیت اجتماعی تعریف می‌کند اما این اصطلاح، که برگرفته از نوشته‌های گرامشی است، در اصل عبارتی نظامی به‌شمار می‌رود و به کسانی اشاره می‌کند که در موقعیت یا درجه پایین‌تری قرار دارند. (۱۳۹۹: ۴۰۶-۴۰۹)

پیشتر گفته شد که شاخه‌ای از مطالعات پسااستعماری که به مطالعه استعمار نو، صداها و سرکوب‌شده و هویت‌های به حاشیه رانده شده می‌پردازد، «مطالعات فرودستان» نام گرفته است. «این شاخه از مطالعات پسااستعماری، پس از مبارزات مردم هند و به دست آوردن استقلال، در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی متولد شد. در این زمان، ضرورت نگرشی نو به تاریخ‌نگاری احساس می‌شد و بر همین اساس مطالعات فرودستان به‌عنوان پاسخی برای بیان تاریخ واقعی مردم هند ظهور یافت. از مهم‌ترین اهداف مطالعات فرودستان را مخالفت با روال تاریخ‌نگاری رایج، به سبب ناتوانی آن در پذیرش فرو دست به‌عنوان خالق سرنوشت خود می‌دانند.» (چاکر ابارتی، ۲۰۰۵: ۴۷۲)

شاخص‌ترین نظریه پرداز مطالعات فرودستان، گایا تری اسپیواک است. تأثیرپذیری عمیق تفکر او از واسازی تقابل‌های دوگانه صحیح/ناصحیح/ژاک دریدا، خصوصاً در بازخوانی مفاهیم مارکسیستی و فمینیستی سبب شده است که اسپیواک افزون بر بررسی نقش طبقه اجتماعی، به فمینیسم پسااستعماری هم علاقه‌مند شود و توجه‌اش را بر آن چیزی معطوف کند که «دیگری - فرو دست» خوانده می‌شود. هر چند نخستین بار این سیمون دوبووار بود که در کتاب اثرگذارش جنس دوم مرد را سوژه و زن را به‌عنوان «دیگری» تعریف کرد و این اصطلاح را برای بیان نبود توازن قدرت میان مرد و زن به کار برد اما اسپیواک از این عبارت «... برای تمام طبقات پایین‌تر جامعه استعماری یا پسااستعماری استفاده می‌کند. بی‌کارها، بی‌خانمان‌ها، کشاورزان بسیار فقیر و غیره. البته او در این میان به‌خصوص به سرنوشت دیگری - فرودستان زن توجه دارد. دغدغه او جلوگیری از بد یا اشتباه بازنمایی شدن دیگری - فرودستان زن است.» (کارت، ۱۳۹۵: ۳۶)

درواقع شاید مهم‌ترین گزاره اسپیواک این باشد که مطالعه انتقادی طبقه فرو دست، نژاد و زن را به‌صورت توأمان مطرح می‌کند او هر چند بر مفهوم فرو دست به‌طور کلی تأکید می‌کند و به حاشیه‌رانندگان و فرودستان توجه دارد اما بیشتر، بر زنان و موقعیتشان در این جامعه استعمارزده، یعنی فرودستانی در میان جامعه فرودستان تمرکز می‌کند. «آیا فرو دست می‌تواند سخن بگوید؟ نخبگان باید چه کار کنند تا مانع تداوم برساختن فرودستان شوند؟ مسئله زن در این فضا غامض‌ترین مسئله به‌نظر می‌رسد. واضح است که اگر شما فقیر و سیاه و زن باشید. فرو دستی را به سه شیوه تجربه می‌کنید.» (اسپیواک، ۱۳۹۸: ۷۳) تأکید او بر این مسئله است که هر چند در متن تولید استعماری، فرودستان هیچ‌کدام تاریخی ندارند و نمی‌توانند سخن بگویند، این زنان فرو دست هستند که بیش از همه در سایه‌اند و حق صحبت ندارند. (اسپیواک، ۱۹۹۵: ۲۸)

در حقیقت اسپوواک در مقالاتی مثل «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» دامنه‌ی واژه فرودست را گسترش داده و نه تنها از این واژه برای اشاره به گروه‌های پایین‌تر و در نتیجه کم‌پیدا تر جامعه استفاده می‌کند بلکه به‌طور خاص به زنان به‌مثابه فرودستانی مضاعف پرداخته است؛ نوعی فرودست‌سازی چندگانه، چندلایه و مضاعف.

این گزاره که «فرودست نمی‌تواند سخن بگوید» گاهی به این صورت تفسیر شده که هیچ راهی وجود ندارد که گروه‌های سرکوب‌شده یا به لحاظ سیاسی حاشیه‌ای بتوانند مقاومت خود را اعلان کنند یا اینکه فرودست بتواند زبان یا صدای غالبی داشته باشد که شنیده شود و در نتیجه او همیشه نقشی ثانویه خواهد داشت. اسپوواک تأکید می‌کند که «فرد فرودست هرگز قادر نیست فارغ از گفتمان غالب مخالفت یا مقاومت کند زیرا این گفتمان زبان و تقسیم‌بندی‌های مفهومی‌ای را می‌آفریند که دیگری فرودست ناگزیر است به واسطه آن‌ها سخن بگوید» (اشکرافت و همکاران، ۲۰۰۷: ۲۱۹).

اسپوواک سرسختانه نظام‌های موجه‌نمای دانش را که در پی نظم‌دهی به بازنمایی «فرودست جنسیتی» هستند، به چالش می‌کشد. از دید او، این استعمارگر یا طبقه حاکم است که با کنشی نخبه‌سالارانه دیگری فرودست را تعریف می‌کند (نایار، ۲۰۱۵: ۱۴۴). او معتقد است حتی اگر قدرت حاکم مدعی آن باشد که فرودستان اجازه سخن گفتن دارند، آن‌ها در عمل قادر به ابراز خودشان نیستند و در نهایت این نخبگان هستند که هویت آن‌ها را تعریف و تحریف می‌کنند. متفکرانی همچون دلوز و فوکو اعتقاد دارند که سوژه‌های به انقیاد کشیده شده می‌توانند سخن بگویند و ستم را به چالش بکشند «اما اسپوواک با آن‌ها به صراحت مخالفت می‌کند و معتقد است که تاریخ فرودستان هیچ‌گاه ثبت نشده و مورد پذیرش نبوده است. به باور او، فرودست در جوامع استعمارشده از اساس فاقد قدرت سخن گفتن است و نمی‌تواند به خود مشروعیت بدهد، مگر آنکه فرایند تبدیل خود به سوژه در نظام نواستعماری را متوقف کند.» (مورتون، ۱۳۹۲: ۷۶).

دیگر نظریه پرداز این حوزه، هومی‌بابا، هم با اسپوواک مخالف است و اصرار دارد که دیگری فرودست می‌تواند سخن بگوید. (نک: پری، ۱۳۹۱: ۲۰۶) او روابط فرهنگی میان قدرت حاکم و دیگری فرودست را به‌جای آنکه با رویکردی سیاسی بررسی کند، از منظری روان‌شناختی و غیرجنسیتی می‌نگرد. از دید بابا تعامل‌های میان استعمارگر و استعمارزده، فضایی پیوندی و دوسویه ایجاد می‌کند که خود پدیدآورنده ساختار سیاسی تازه‌ای است.

اما به‌نظر اسپوواک «فقر و بی‌سوادی، مردمان فرودست جهان سوم را در برابر تهاجم اقتصادی و فرهنگی آسیب‌پذیرتر می‌کند. اصولاً فرودستان از دسترسی به امکانات و فضای آموزشی مناسب برای درک بهتر جامعه محروم‌اند، فرودستان ردپایی از خود در جامعه به‌جای نمی‌گذارند و این بین مردان و زنان فرودست شایع است.» (برتنز، ۲۰۰۱: ۱۴۳) می‌توان گفت دغدغه اصلی مطالعات فرودستان بازنمایی چهره واقعی

فروستان است و در این میان باید کسانی باشند که نام و حقوق اولیه آن‌ها را اظهارکنند زیرا فروستان امکان صحبت علیه ستم یک‌پارچه‌ای را ندارند که بر آن‌ها می‌رود. اسپيوک خواهان تغییر در موضع نظری‌ای است که صدای استعمارگر یا سوژه استعمارزده نخبه در مرکز توجه آن است و می‌خواهد صداهایی شنیده و از حاشیه خارج شوند که غالباً از متون استعمارگر حذف شده‌اند و این یعنی حاشیه را مهم‌تر از متن دیدن؛ به این دلیل اسپيوک به‌ویژه بر زندگی زنان فرودستی تمرکز دارد که با وضعیت نامطلوب اقتصادی و تبعیض جنسیتی آشکار به حاشیه رانده شده‌اند و در پی امکان بازیابی صدا، ذهنیت و عاملیت آن‌هاست. «ازمنظر او ساختار ایدئولوژیک جنسیت‌محور درنهایت به حاکمیت و استیلای مردان منجر می‌شود و زنان در مقام دیگری فرودست قرار می‌گیرند. تمرکز اسپيوک به فرودست مؤنث است. از نظر او انکار زنان به دلیل فرهنگ استعماری و پدرسالاری مضاعف بوده است.» (کریمی، ۱۶-۱۵: ۱۳۸۶).

زنان جهان سوم اغلب تحت سیطره نظام استعماری دولت‌های دیکتاتوری و نیز نظام مردسالارانه حاکم بر جامعه سنتی قرار دارند. این انقیاد زنان، پیامدهایی مانند بی‌مقدار شدن آنان، نداشتن هویت فردی و جمعی مستقل، دست‌نیافتن به قدرت و فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و انزوا را در پی دارد. از نظر اسپيوک دوران استعمار به‌طور مضاعف به زنان ظلم شده است؛ از یک طرف ستم دولت استعمار و از سوی دیگر نظام مردسالار و پدرسالار. در چنین موقعیتی هیچ جایگاهی برای اینکه فرودست بتواند سخن بگوید وجود ندارد زیرا صدای زن فرودست در لابه‌لای قوانین پدرسالاری جامعه از یک سو و استعمار [بریتانیا] از سوی دیگر گم شده است (نک: اسپيوک، ۱۹۹۵: ۷۷). درواقع اسپيوک تلاش می‌کند مشکلات فرودست را با نگاهی به موقعیت سوژه‌های جنسی و به‌ویژه زنان هند دقیقاً شرح دهد. چراکه ترسیم ایدئولوژیکی جنس است که تسلط جنس نر را بر هردوی آن‌ها یکی به‌عنوان ابژه‌ی تاریخ‌نگاری استعمارگران و دیگری سوژه طغیان، امکان‌پذیر می‌کند زیرا اگر فرودست هیچ تاریخی در بستر محصولات استعماری ندارد و نمی‌تواند صحبت کند، پس زنان حتی بیش از آن هم در سایه‌اند.

این توجه اسپيوک بر زنان و عاملیت آن‌ها صرفاً به معنای تمرکز بر آن‌ها نیست بلکه می‌خواهد مانع از بازنمایی نادرست زنان زیردست شود. از آنجا که دغدغه اسپيوک جلوگیری از بد یا اشتباه بازنمایی شدن «دیگری - فروستان» است و اگر روایت‌کردن، زندگی را ارزش می‌بخشد، بیرون‌راندن مردمانی خاص از سلسله روایت‌ها بیرون‌راندن آن‌ها از زندگی است. «مضافاً اینکه با مفروض گرفتن «آگاهی و اساختی»، اگر تاریخ نوعی روایت است، بنابراین غیاب مردم، گروه یا طبقه خاصی از روایت‌ها، عین غیاب در تاریخ است.» (محمودی و محمودی، ۱۳۹۷: ۴۵۹)

می‌دانیم که رویکرد پسااستعماری به دنبال آن است که نگاه خواننده را به متن تغییر دهد تا آنچه را متن به‌عنوان مفروضات طبیعی به خواننده‌اش القا می‌کند، در پرائنز بگذارد. «از نظر اسپيوک اگر ادبیات بتواند به خود مردمان ستم‌دیده نشان دهد که این وضعیت لزوماً وضعیت محتوم آنان نیست و تغییر

امکان‌پذیر است، مأموریت خود را انجام داده است. او در نظریاتش و از جمله در مقاله «بازنمایی ادبی فرودستان» ادبیات را یکی از راه‌های بیان تاریخ فرودستان می‌داند و از متن ادبی به‌عنوان جایگزینی برای بیان تاریخ زنان فرودست یاد می‌کند.» (مورتون، ۱۳۹۲: ۹۰).

رمان به‌عنوان یکی از قالب‌های قدرتمند روایت، عموماً مورد توجه ویژه پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزه پسااستعماری بوده است. از همین رو پژوهش حاضر بر آن است تا در خوانشی پسااستعماری از رمان پیاده نحوه‌ی بازنمایی صدا، ذهنیت و عاملیت زنان فرودست (با تمرکز بر شخصیت اصلی داستان: انیس) را بررسی کند.

۳. تحلیل

شخصیت اصلی رمان پیاده انیس است، زنی فرودست از پایین‌ترین طبقه اجتماع. او که وجودی مستقل از خود ندارد همیشه به مردی (فرادست) متکی است: پدر، همسر و حتی برادر کوچکش اسفندیار. به‌نظر اسپوواک «یک ساختار ایدئولوژیکی مبتنی بر جنسیت، در نهایت باعث حاکمیت و تسلط مردان می‌شود. چنانچه دیگری فرودست فاقد تاریخی مشخص باشد و نتواند سخن بگوید، زن در مقام دیگری فرودست ناگزیر نقشی ثانویه خواهد داشت.» (اسپوواک، ۱۹۸۳: ۲۸۷)

انیس زنی است که دنیای زنانه درونش در برابر جامعه مردسالار بیرون مجال و عرصه بروز نیافته، او که سخت درگیر کلیشه‌هاست اگر هم بخواهد گاهی بروز و ظهوری بیابد عوامل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مانعش می‌شوند. «از جمله موتیف‌های آثار سلیمانی که به‌جز پیاده در آثار دیگرش مثل بازی آخر بانو و خاله‌بازی هم تکرار شده است، تأثیر فقر فرهنگی و اقتصادی جامعه بر سرنوشت انسان است.» (صرفی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۳۲) این‌گونه است که درست هنگامی که موفق شده کار بهتری بیابد - هرچند این کار او هم مانند دیگر زنان رمان پیاده کاری مولد نیست. آنان تا جایی که توانسته‌اند کار کرده‌اند اما کارهایی خدمتاتی، نه مولد و تولیدکننده که مؤید الگوی کار خانگی زنانه است - و از آثار مخرب دو رابطه پردردسر و سال‌ها کارگری و طفیلی‌بودن رها شود و گامی از فرودست‌بودن فراتر بگذارد به دست مردی، برادرش، کشته می‌شود. مردی که نماد طبقه فرادست است چرا که انیس، انگار بدون حضور یک مرد، خلأی در درون خود حس می‌کند، به‌نوعی خود را ناتمام و ناتوان می‌داند. «اسپوواک تأکید می‌کند که هرچند در متن تولید استعماری هیچ یک از فرودستان، تاریخی ندارند و نمی‌توانند صحبت کنند، این زنان فرودست هستند که بیش از همه در سایه قرار گرفته‌اند.» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۱۴۷) اصطلاح فرودست دربرگیرنده دامنه وسیعی از جایگاه‌های مختلف فاعلیت است. با در نظر گرفتن این اصل باید گفت انیس هم زنی است که به‌ندرت حق انتخاب دارد و حتی در صورت داشتن حق انتخاب، انتخاب‌هایش بسیار محدودند و هرگز در جایگاه فاعلیت و عاملیت قرار نمی‌گیرد.

از مهم‌ترین نمودهای عاملیت زن، حق انتخاب همسر است اما در ازدواج اول انیس بزرگ‌ترها بریده‌اند و دوخته‌اند و او هم حرفی نزده هرچند که از خانواده کرامت دل‌چرکین است که «او را برای پسر اجاق‌کورشان لقمه گرفته‌اند.» (سلیمانی، ۱۳۹۹: ۷۵) این ازدواج از پیش تعیین‌شده، به گونه‌ای فرودست‌بودن شخصیت زن داستان را در جامعه بومی خودش هم به تصویر می‌کشد چراکه او در انتخاب شریک زندگی خود هم نقش چندانی نداشته است، اما به همین همسر کج‌خلق که با کوله‌باری از تهمت و توهین در شهری غریب رهایش می‌کند، چنان احساس تعلق دارد که حتی پس از سالیان او را سمبل مرد ایدئال می‌داند. «انیس به یاد کرامت افتاد که کینه شتری داشت و به این راحتی‌ها کوتاه نمی‌آمد. دلش نمی‌خواست آقا هوشنگ خودش را کوچک بکند و دستش را ببوسد؛ به هر حال مرد باید ابهتی داشته باشد. مردی گفتند، زنی گفتند، کرامت هر بدی‌ای داشت شمیری بود برای خودش. نگاه که می‌کرد زهره آدم آب می‌شد.» (همان: ۱۶۰) این مرد برای او نماد فاعلیت است و مردی نرم و همراه‌تر مثل آقا هوشنگ، هیچ‌گاه در نظرش جایگاه فرادست مرد را به دست نمی‌آورد. گویی حتی پس از چند سال زندگی هم همچنان با او احساس تعلق و پیوستگی ندارد و همچنان «آقا هوشنگ» صدایش می‌کند، در مقابل همسر اولش «کرامت» که علی‌رغم همه بددلی‌ها، توهین‌ها و مصائبش، او را «بخت اول»، «سایه سر»، «هم‌وطن» و «هم‌خون» می‌داند، چرا که الگوی فرادستی مرد و فاعلیت او را پذیرفته و درونی کرده است.

انیس عموماً یادآور گذشته است و ذهنیت او در گذشته سیر می‌کند (نک: سلیمانی، ۱۳۹۹: ۳۶، ۵۵، ۸۱)، برخلاف مردان که مرتبط با آینده‌اند و به‌رغم حضور کمرنگشان، کنشگری بیشتری دارند. از این روست که انیس برادرش اسفندیار را هم فقط به سبب تعلق به طبقه فرادست جنسیتی مردان، دوست دارد و به او امیدها بسته که لقمه از دهان خود گرفته و در دهانش گذاشته است. اما این برادر، تهی از هر خاطره‌ای، جان انیس را می‌گیرد، بدون آنکه حتی شناخته شود. اسفندیار با حضور در همین یک صحنه، کنشگری و تأثیری مافوق زنان داستان از جمله انیس دارد و کتاب با این سؤال پایان می‌پذیرد که «کی هست این جوان؟» (سلیمانی، ۱۳۹۹: ۲۱۸) گویی همین نشناختن قاتل هم تأییدی است بر فرودستی درونی‌شده زن و بی‌ارزشی‌اش چنانچه چراکه «پایانی با توفیق همراه است که درونمایه داستانی در آن تحقق پذیرد و عمل داستانی در سمت‌وسوی معنا و درونمایه داستان حرکت و به موضوع شکل بدهد و مقدمات پیرنگ را فراهم کند (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

در پیاده، خواننده بدون هیچ آمادگی ذهنی به ماجرای داستان وارد می‌شود و به عبارتی بدون قضاوت قبلی، طرح داستان پیش‌رویش قرار می‌گیرد و به درون داستان پرتاب می‌شود. زاویه دید داستان، سوم شخص محدود به ذهن شخصیت اصلی است که نویسنده با این ترفند خواننده را در جریان ذهنیات، قضاوت‌ها و نظریات شخصیت اصلی می‌گذارد و با ترسیم عینی‌تر دنیای او، حس واقعیت‌داشتن روایت را به مخاطب القا می‌کند. گویی نویسنده با سپردن روایت به شخصیت اصلی رمان موجب صعود زن به مرکز

روایت شده است و با استفاده از این زاویه دید، ما را بیشتر با درونیات او آشنا می‌کند. هرچند باید این نکته را هم مدنظر داشت که با پیش‌رفتن داستان و فاصله‌گرفتن از فضای ناتوانی اولیه انیس، روایت بیشتر از زبان او پیش می‌رود. همچنین انیس در جایگاه گفت‌وگوی مستقیم با خواننده قرار می‌گیرد و زمان بر محور وجود او می‌چرخد، به عبارتی روایت و شنیده‌شدن صدای زن در این رمان بی‌واسطه است. فضای داستان از روایت صرف فضاها و گفت‌وگوهای ذهنی انیس به سمت دیالوگ‌های واقعی و غیرذهنی او می‌رود که گویی نماد و نمودی است از ورود او به جهان بیرونی و عینی و دورشدن از دنیاهای ذهنی یا سرزمین محدودی که نماد آن در داستان پیاده، گوران است.

در داستان پیاده تهران و گوران مکان‌هایی دلالت‌مند هستند. گوران نماد جغرافیای فرودست است و تهران جغرافیای فرادست که چالش اصلی انیس مواجهه با این جغرافیای جدید است. اگر بپذیریم «تصویری که ما از خود داریم و نیز تصویری که دیگران از ما دارند، هویت‌های ما را تشکیل می‌دهند... بدین معنا که هویت‌ها ذاتاً ثابت و منفرد نیستند، بلکه پذیرای تغییرهای بیرونی و درونی هستند. به همین دلیل استوارت هال می‌گوید: "[هویت] به مثابه یک محصول که هیچ‌گاه کامل نیست در فرایند شدن است."» (فرهمندفر، ۱۳۹۳: ۲۰) پس می‌توان گفت که هویت انیس در سراسر داستان درگیر این «شدن» است و دائم در حال تغییر و تحول. او که در ابتدای داستان زنی کاملاً ناتوان از برقراری ارتباط با جامعه اطراف است و به قول خودش «عورتی دست و پا شکسته»، به مرور سعی می‌کند در دوستی و معاشرت با تهرانی‌ها هویت فرودستش را در جامعه تهران التیام ببخشد و کم‌کم در مسیر تغییر کمی با جامعه اخت می‌شود تا بتواند نیازهای خود و فرزندانش را برآورده کند. هرچند هرگز احساس ناامنی، فقر و فرودستی رهایش نمی‌کند، از میوه‌های ارزان میوه‌فروشی‌ها استفاده می‌کند، برای خود و بچه‌هایش لباس نمی‌خرد و آن را پول حرام کردن می‌داند، حتی وقتی با آقا هوشنگ ازدواج می‌کند هم رفتن به آرایشگاه یا خرید گاه‌به‌گاه غذا از بیرون را بسیار نابخشودنی می‌داند تا حدی که دیگران او را خسیس می‌خوانند. (سلیمانی، ۱۳۹۹: ۱۵۵-۱۶۰)

نامنی جغرافیای ناآشنای تهران، تنهایی و بی‌کسی، بی‌سوادی و از همه مهم‌تر؛ دوری از جغرافیای آشنای گوران تأثیر بسیاری بر انیس و هویت درحال‌تغییرش گذاشته است و در عین حال که می‌کوشد خود را با فرهنگ جدید (تهران) وفق دهد، درگیر کلیشه بدبودن شهر و شهری‌ها و دیگری‌سازی از غیرگورانی‌ها و درپی رجوع به گذشته فرهنگی‌اش است. گویی هرگز در تهران زندگی نکرده و از گوران بیرون نیامده است یا شاید این جغرافیای فرادست، تهران، را بدین‌وسیله اخته کرده و با فروتر پنداشتن آن از گوران و گورانی‌ها، می‌تواند بر آن غلبه کند و در حفظ گوشه‌ای از هویت درحال‌تغییرش بکوشد.

کرامت هم مانند او می‌اندیشد، هرچند این «دیگری‌سازی» بیشتر برنامه‌ریزی ذهنی انیس است. «راستی چطور با این مردم برخورد کند؟ با تهرانی‌ها، با مردمان پایتخت. چطور حرف بزند؟ نکند مسخره‌اش کنند.»

(همان: ۵۲، ۵۴، ۸۴، ۸۹). انیس نمی‌تواند در خانه‌ی خود احساس راحتی کند و آنجا را خانه‌اش بداند. خانه واقعی او گوران است و خانه‌اش در تهران، مکانی دیگری‌سازی شده است و تقلیدی از خانه. تهران در زندگی او نقشی ثانوی دارد اما جغرافیای گوران برایش واقعی است و او همیشه دل‌نگران قضاوت گورانی‌هاست (نک: همان، ۵۳، ۵۶، ۱۲۷، ۱۸۴، ۱۸۶).

طبقه اجتماعی هم یکی از مهم‌ترین مسائل مطروحه در داستان پیاده است. «همان‌گونه که از نظریه‌پردازی مانند اسپواک، که نسبت به تفاوت حساس است، انتظار می‌رود «طبقه اجتماعی»... یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی است که او تحلیل و بررسی کرده است.» (برتس، ۱۳۸۷: ۲۴۴) طبقه‌باوری همانند نژادپرستی، ایدئولوژی‌ای است برای دیگری‌سازی مردم. «مطالعات فرودستان لایه پایینی جامعه را در نظر می‌گیرد که لزوماً تنها برساخته منطبق سرمایه نیست... رابطه نظری آن با فمینیسم هم در این است که فرودست جنسی شده است و از این رو لازم است آن را با کمک نظریه فمینیستی مطالعه کنیم.» (اسپواک، ۲۰۰۰: ۳۴۰-۳۲۴) انیس و خانواده‌اش در گوران هم جزو طبقه فرودست اقتصادی هستند که با مرگ پدر هیچ ندارند و خانواده‌شان به بی‌نویی معروف است تا آنجا که با ازدواج او با مردی مطلقه و اجاق‌کور موافقت می‌شود، شاید که نان‌خوری کمتر شود و انیس هم بتواند سر سیر بر بالش بگذارد. «از وقتی زن کرامت شده، هیکلش دو برابر شده. کرامت می‌گوید حقت است، بخور، نوش جان. ولی شهری‌ها زن چاق دوست ندارند. نداشته باشند گور پدر شهری‌ها. مهم کرامت است که تا به حال چیزی نگفته. البته کرامت چیزهایی گفته بود، منتها انیس به روی خودش نیاورده بود. کرامت گفته بود حق داری؛ نداری بد چیزی است! انیس فهمیده بود کرامت به وضع خانواده‌اش گوشه می‌زند، اما نرنجیده بود. کرامت راست می‌گفت؛ با قالی‌بافی و چهارتا میش نمی‌شد دائم گوشت و پلو خورد.» (سلیمانی، ۱۳۹۹: ۱۸) و علی‌رغم این فرودستی مضاعف، او به هیچ‌وجه نمی‌تواند خود را از گوران، جامعه و فضای فرهنگی‌اش جدا بکند. انیس پس از سال‌ها زندگی در تهران دائم نگران نظر گورانی‌ها است و از جغرافیای ذهنی آن‌ها رها نشده است و در هر بزنگاه و هر تصمیم‌گیری اول به حرف‌هایی فکر می‌کند که اگر «گورانی‌ها» بودند، می‌زدند. او همیشه درگیر دوگانه گورانی‌ها/تهرانی‌ها است. مرد «ها» را هم جمع می‌بندد. این کاربرد مکرر علامت جمع «ها»، به نظر می‌رسد عملکردی ذهنی است برای استفاده از فرایند کلی‌سازی که در حالت معمول، از سازوکارهای استعمارگر برای محروم کردن استعمارشده از شأن و موقعیتش، شیء‌گون کردن او و اخراجش از قلمروهای انسانیت است (نک: میلز، ۱۳۸۸: ۱۴۴-۱۴۶) و در اینجا نشان‌دهنده میل راوی/انیس برای برون‌رفت از رابطه فرودستی‌اش با فرادستانی است که با جمع‌بستن آن‌ها و تبدیلشان به یک کل مبهم، گویی از قدرت و نفوذشان بر خود می‌کاهد، به زبانی فنی‌تر این‌گونه سعی در شکستن هژمونی آن‌ها دارد.

در پیاده دیگر شخصیت‌های زن مثل حاج خانم سیفی، زهرا خانم و... هم که به سختی زندگی‌شان را اداره می‌کنند، به خوبی توصیف شده‌اند. زنانی که به‌رغم داشتن همسر، در منزل افسر خانم سبزی پاک می‌کنند، مصداق افرادی هستند که فرودستی در آن‌ها درونی شده است.

اگر کهرتی فرهنگی وجود نداشت، برتری فرهنگی هم وجود نمی‌داشت تا در تقابل با آن قرار بگیرد. کرامت به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی شأن اجتماعی او چنین اجتناب می‌کند تا انیس را دون شأن خود بداند و این‌گونه او را «دیگری‌سازی» کند. او در جایگاه استعمارگر باید از انیس «دیگری» بسازد تا بتواند خود را متقاعد کند که او متفاوت و در نتیجه مستحق چنین رفتاری است اما نکته این است که اگر او از برتری اجتماعی‌اش اطمینان خاطر داشت نیازمند آن نبود که برتری‌اش را چنین پرخاش‌جویانه ابراز کند، گویی این انیس نیست که دیگری است بلکه کرامت خود دیگری است.

رفتار کرامت با انیس تأییدی است بر مدعای اسپوواک مبنی بر آن که زن سوژه هیستری است. همچنین پیوند طبقه‌باوری و خصوصیات روانی استعمارگر به‌ویژه در ماهیت شکاک‌بودن کرامت و خوارکردن انیس توسط او مشهود است. (نک: سلیمانی، ۱۳۹۹: ۱۷-۱۸ و ۲۱-۲۳) گویی او حضور و وجود انیس را نشانه‌ای می‌داند برای گناه و انیس هم بر این بددلی و سوءظن او مهر تأیید می‌زند یا در جایی دیگر مرد را محق می‌داند که اگر خواست زنش را بزند. انیس از نظر کرامت بالذات گناهکار است حتی وقتی بعد از سالیان بی‌گناهی‌اش معلوم می‌شود و شباهت ظاهری کامران با کرامت، همه‌چیز را هویدا می‌کند؛ کرامت همچنان او را گناهکار می‌داند (همان، ۲۰۷)، درست همان‌طور که اسپوواک مدعی است، همچون سوژه هیستری.

بر مبنای نظرات پیش‌گفته اسپوواک، فرودست نمی‌تواند سخن بگوید و به خود مشروعیت ببخشد مگر آنکه فرایند تبدیل خود به سوژه را متوقف کند که انیس هرگز در توقف این فرایند تبدیل خود به سوژه موفق نمی‌شود. «انیس نگاه می‌کند به قطره‌های سرم و فکر می‌کند تا کرامت زیر مشت و لگد نگیردش، نه خودش آرام می‌شود نه او. حقش است کرامت سرش را ببرد بگذارد روی سینه‌اش. حقش است دندان توی دهانش نگذارد. حقش است مو روی سرش نگذارد. حق دارد چهارقلمش کند، بشکند دست و پایش را.» (سلیمانی، ۱۳۹۹: ۴۳) او نه تنها گاه‌به‌گاه نگاه کرامت را باور دارد، حتی وقتی متهم به داشتن رابطه با آقا هوشنگ می‌شود، به خود شک می‌کند نه به کرامت / فرادست که چنین تهمتی به او زده: «چه می‌کنی اگر کرامت نخواهد ببیندت؟ چه می‌کنی در این شهر بی‌در و پیکر؟ پول از کجا می‌آوری؟ با این بی‌گناه توی شکمت چه می‌کنی؟ نکند حقیقتاً این بچه مال آقا هوشنگ باشد؟ نکند آن وقت که بی‌هوش شده‌ای... استغفرالله. توبه، خدایا صدهزار بار توبه.» (همان، ۸۰) «ضعیفه ناقص عقل»، «پشت‌کوهی»، «کم‌سواد»، «عورت پاشکسته»، «پیردختر»، «ترشیده» و... صفاتی هستند که انیس به خود نسبت می‌دهد که تأییدی هستند بر آنکه او نه تنها توان توقف فرایند تبدیل خود به سوژه را ندارد به این فرایند دامن هم می‌زند. (نک: همان،

سراسر اثر)

یکی از وظایفی که اسپوواک در جریان روشنگری فرودستان بر آن تأکید می‌کند، اطلاع‌یافتن فرودستان از وقایع اجتماع است و سلیمانی هم در بیشتر آثارش زن را در گیرودار برهه‌های تاریخی تصویر می‌کند (نک: تسلیمی و مونسان، ۱۳۹۸: ۲۷) اما انیسِ رمان پیاده از کنار وقایع سیاسی و جنگ می‌گذرد، گویی او در خلأ زندگی می‌کند هرچند حوادث زندگی او به برخی از این وقایع اجتماعی مثل فعالیت‌های سیاسی همسرش گره خورده باشد. (نک: سلیمانی، ۱۳۹۹: ۴۵، ۶۳، ۶۵، ۷۸)

هژمونی غالب، تعریف ثابت و مشخصی از زنان ارائه داده است که برمبنای آن جامعه انتظارهای مشخصی از آنان دارد و زنان در فرایند اجتماعی شدن می‌آموزند که محجوب، مؤدب و کم‌رو باشند و درمی‌یابند که گفتار قاطعانه اصلاً شایسته یک زن نیست. براین اساس گرایش به استفاده از ساخت‌های زبانی که به نوعی نبود اطمینان از آن استنباط می‌شود در گفتار زنانه بیشتر است. بنا بر انتظار اجتماع از زنان، آن‌ها بسیار کمتر از مردان از واژه‌های عامیانه و دشواژه‌های رکیک استفاده کنند.

این سبکی از گفتار است که لیکاف آن را گفتار زنانه یا «زبان ضعیف» و محصول سلسله مراتب طبیعی جنسیت می‌داند. «به نظر او زنان باید بتوانند حمایت نداشته اجتماعی را به سوی خود جلب کنند. به همین دلیل صفات دلنشین بیشتری را به کار می‌گیرند، مؤدبانه حرف می‌زنند و ابهام اجتماعی خویش را در جملاتی سیال و تأویل‌پذیر از دیگران (نقل قول مستقیم) با عطف توجه به تکمیل آن از طرف دیگران (جملات ناتمام) بازتاب می‌دهند.» (محمدی اصل، ۱۳۸۸: ۲۲)

انیس هم از این زبان ضعیف استفاده می‌کند و جای‌جای سخنانش در مواجهه با کرامت، این احساس کهنتری و فرودستی موج می‌زند. او از جملاتی ساده و معمولاً کوتاه استفاده می‌کند، در جمع حداقل مشارکت کلامی را دارد و تا زمانی که مجبور نباشد، حرفی نمی‌زند و با کسی گفت‌وگویی برقرار نمی‌کند. این در حالی است که انیس در جایگاه راوی، بار پیشبرد داستان را بر دوش دارد. تکیه کلام‌های «جوئم» و «جوئم نذرت» و کاربرد عبارتهایی مثل «وا خدا مرگم بده، دردوبلاتون تو سر دشمناتون، قلبم اومد تو حلقم و..» مؤید لحن خاص زنانه انیس هستند. (نک: سلیمانی، ۱۳۹۹: سرتاسر اثر)

همان‌طور که پیشتر هم اشاره شد، نویسنده به انیس مرکزیت داده و ما بخش عمده‌ای از روایت را از زبان او می‌شنویم اما او بازنمایی فرودست رشدنیافته است. بنا به الگویی که تاینس بر مبنای آرا و افکار آلیس واکر Alice Walker پیشنهاد می‌دهد، از منظر فمینیسم پسااستعماری با سه سنخ از زنان مواجه‌ایم: نخست «زن معلق» که نمی‌تواند چاره‌ای برای وضعیت خود بیابد؛ دوم «زن همگون‌شده» که دیگر قربانی خشونت جنسی نیست و تسلط او بر زندگی‌اش بیشتر شده اما هنوز قربانی خشونت روانی است و سوم «زن نوحاسته» که در حال آگاهی یافتن از ستم روانی و سیاسی و کسب توانایی ایجاد حیات و فرصت‌هایی نو برای خودش است، مسیری که معمولاً با تجربه‌ای تلخ از برخورد اولیه‌ای آغاز می‌شود که او را آماده تغییر می‌کند. برخی منتقدان دیگر به جز آلیس واکر، قائل به سنخ چهارمی هم هستند که «زن رهایی‌یافته»

است. او توانمندی‌های خود را کشف کرده و می‌داند که به چه چیزی نیازمند است و می‌کوشد تا آن را به دست آورد (نک: تاینس، ۱۳۸۷: ۵۸۱-۵۸۳) از این منظر، انیس از مرحله «زن معلق» و «زن همگون‌شده» پا فراتر نمی‌گذارد و آن‌گاه که سعی می‌کند با کمی تغییر، یافتن کار ثابت با بیمه و نظم بخشیدن به زندگی‌اش پس از رفتن کامران، پا به مرحله «زن نوحاسته» بگذارد با مواجهه طبقه فرادست و نماد آن، اسفندیار، به کل از هرگونه تغییری بازداشته می‌شود.

دیگر زنان داستان، زهرا خانم، خواهران انیس، مادرش و حتی ملیحه هم پا از این مرحله فراتر نمی‌گذارند. ملیحه که تحصیل کرده و نماینده قشر جوان و تغییر در گوران است هم در نهایت به این روند سستی گردن می‌نهد و چون همسرش رابطه او را با انیس خوش ندارد رابطه‌اش با او را قطع می‌کند، حتی تحصیل در دانشگاه تهران و اشتغالش به معلمی هم نتوانسته ملیحه را از فرودستی جنسیتی نجات بدهد. (سلیمانی، ۲۱۳: ۱۳۹۹) زنان داستان پیاده همگی شخصیت‌هایی ایستا و راکد دارند و با زندگی سنتی‌شان خو گرفته‌اند. این زنان گویی همگی تأییدی هستند بر این مدعای اسپوواک که «فرودست جنسیتی از آن رو ناپدید می‌گردد که ما هیچ‌گاه نمی‌شنویم او درباره خود سخن بگوید. او صرفاً واسطه‌ای است که گفتمان‌های رقیب، برای بازنمایی ادعاهای خودشان به کار می‌گیرند؛ روح رنگ‌باخته‌ای است که متونی برخاسته از امیال دیگر و معناهای دیگر بر آن نگاشته شده است.» (گاندی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) گویی زنان در پیاده، راویان حکایت زن فرودست ایرانی و سرنوشت محتوم او هستند که بیشتر در کشاکش بین حق برخوردار از آزادی و امنیت سیر می‌کند که اگر می‌خواهی در جامعه از امنیت برخوردار شوی باید مطیع باشی و به محض عدول از معیارهای طبقه اجتماعی‌ات، با حرکت به سمت «زن رهایی‌یافته» چوبش را خواهی خورد. این تقابلی دوگانی است که تا انتهای داستان با آن مواجهیم و در صحنه آخر، اوج داستان، با تقابل نهایی مواجه می‌شویم که در واقع سرنوشت انیس (ها) را باز می‌گوید که اسفندیار، برادرش (ان)، در نقش مرد/ فرادست استعماری و به‌عنوان نماینده هژمونی غالب بر او (آن‌ها) پیروز می‌شود.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، اسپوواک معتقد است هیچ سوژه فرودستی وجود ندارد که خودش قادر به دانستن و صحبت کردن باشد. کسی نمی‌تواند طبقه‌ای از فرودستان را تشکیل دهد که صدای مؤثری داشته و به‌وضوح بدون مشکل و به خودی خود قابل شناسایی باشند. صدایی که هم‌زمان جایگاه‌های فراوان دیگر را که صحبت کردن در آن‌ها امکان‌پذیر است، اشغال نمی‌کند.

در رمان پیاده، انیس مصادقی است از زنانی که در جایگاه فرودست واقع شده‌اند، همچون سربازهای پیاده‌ای در عرصه شطرنج زندگی و مردان حتی ضعیف‌ترینشان در جایگاه فرادست، برتر از زنان هستند. انیس می‌کوشد و تا حدودی به مرحله «زن نوخاسته» می‌رسد اما نمی‌تواند «زنی رهایی‌یافته» باشد. دیگر زنان، زهرا خانم، خواهران انیس، ملیحه و حتی حاج خانم هیچ کدام فاعلیت و کنشگری چندانی ندارند و همگی در مرحله «زن معلق» باقی می‌مانند.

این شخصیت‌های فرودست و به‌ویژه شخصیت اصلی (انیس) واکنشی مؤثر در قبال فرودستی خود ندارند و در برابر تغییر فرایند دیگری‌بودگی‌شان موفق نیستند و درنهایت فرودستانی باقی می‌مانند که نه صدایی از خود دارند و نه می‌توانند سخن بگویند.

منابع

- اسپوواک، گایتری. (۱۳۹۸). *آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟*. ترجمه ایوب کریمی. تهران: فلات.
- آلبوغبیش، عبدالله و رضایی، زهرا. (۱۳۹۵). *نقد پسااستعماری رمان روزگار تفتنگ از حبیب خدا/دازاده*. نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. س ۱۹. ش ۴۰.
- برتنس، هانس. (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*. تهران: ماهی.
- بوبانی، فرزاد. (۱۳۸۷). *«جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری»*. پژوهش زبان‌های خارجی. ش ۴۳.
- پری، بنیتا. (۱۳۹۱). *«نهادینه‌کردن مطالعات پسااستعماری»*. ترجمه جلال فرزانه دهکردی و رامین فرهادی در مطالعات پسااستعماری، تهران: دانشگاه امام صادق. چ ۱.
- تایسون، آیس. (۱۳۹۴). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز.
- تسلیمی، علی و مونسان، فرزانه. (۱۳۹۸). *«مقدمه‌ای بر مطالعات پسااستعماری»*. زریبار. س ۱۱. بهار ۸۶. ش ۶۳.
- حاجتی، سمیه و رضی، احمد. (۱۳۹۴). *«واکاوی جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ»*. فصلنامه نقد ادبی. س ۸. ش ۳۱.
- حاجتی، سمیه و رضی، احمد. (۱۳۹۵). *«خوانش پسااستعماری رمان جزیره سرگردانی»*. متن پژوهی ادبی. س ۲۰. ش ۶.
- حاجتی، سمیه. (۱۳۹۸). *«خوانش پسااستعماری رمان»*. تهران: ماه و خورشید.

- خادمی کولایی، مهدی و سرمدی، مجید و زمانی کارمزدی، فاطمه. (۱۳۹۴). «جامعه‌شناسی رمان خاله‌بازی از بلقیس سلیمانی بر مبنای نظریه پی‌یر بوردیو». نشریه ادبیات پارسی معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۳. صص ۴۵—۶۵.
- ساعی، احمد. (۱۳۸۵). «مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. ش ۷۳. صص ۱۳۳-۱۵۴.
- سلیمانی، بلقیس. (۱۳۹۹). پیاده. تهران: چشمه.
- شاهمیری، آزاده. (۱۳۸۹). نظریه و نقد پسااستعماری. تهران: علم.
- صرفی، محمدرضا و مدبری، محمود و علی‌نژاد، ملیحه. (۱۳۹۶). «تحلیل و بررسی انواع موتیف و کارکردهای آن در آثار بلقیس سلیمانی». نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. س ۲۰. ش ۴۱.
- طالبی، ابوتراب و ناظری، مریم. (۱۳۹۰). «بازنمایی دیگری فرودست در رمان‌های دوره پهلوی اول». نشریه علوم اجتماعی علامه طباطبایی. ش ۵۵.
- فرهمندفر، مسعود. (۱۳۹۳). «جایگاه آستانه‌ای فرهنگ؛ همی بابا و نظریه پسااستعماری». مطالعات انتقادی ادبیات. س ۱. ش ۴.
- قاسم‌زاده، سید علی. (۱۳۹۲). «نقد پسااستعماری داستان بلند سرگذشت کندوها نوشته جلال آل احمد». فصلنامه کاوش‌نامه. ش ۲۷.
- کارتر، دیوید. (۱۳۹۵). آشنایی با نظریه‌های ادبی. ترجمه فاطمه میرزازاده. تهران: پارسیک.
- کریمی، جلیل. (۱۳۸۶). «مؤلفه‌ای بر مطالعات پسااستعماری». زیربار. س ۱۱. ش ۶۳.
- گاندی، لیلا. (۱۳۹۱). پسااستعمارگرایی. ترجمه مریم عالم‌زاده، همایون کاکاسلطانی. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- محمدی اصل، عباس (۱۳۸۸). جنسیت و زبان‌شناسی اجتماعی. تهران: گل‌آذین.
- مرادی، ایوب و شهریاری، منصوره. (۱۴۰۲). «بررسی رمان پیاده بلقیس سلیمانی از منظر شوالتر». زن در فرهنگ و هنر. دوره ۱۵. ش ۴.
- مرادی، نفیسه و حسینی، مریم. (۱۳۹۴). «کارکرد اسطوره در گفتمان پسااستعماری رمان فارسی با تحلیل سه رمان سوشون، رازهای سرزمین من، اهل غرق». فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۳۷.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۷). راهنمای داستان‌نویسی. تهران: سخن.

- میلز، سارا. (۱۳۸۸). *گفتمان*. تهران: هزاره سوم.
- ناظمیان، رضا و شکوهی‌نیا، مریم. (۱۳۹۲). «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پساستعماری در رمان‌های *موسم هجرت به شمال طیب صالح و سووشون سیمین دانشور*». فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۲۹.
- نوریخس، سید گوهر و فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۹۸). «مؤلفه‌های پساستعماری در اشعار محمد تقی *بهار*». بهارستان سخن. س ۱۶. ش ۴۶.
- یانگ، رابرت. (۱۳۹۹). *اسطوره سفید*. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

منابع لاتین

- Ashcroft, Bill ,Gareth Griffiths & Helen Tiffin. (2007). *Postcolonial Studies The Key Concepts(2th edition)*. Routledge
- Bradley,H.(2007). *Gender*. Cambridge: Polity press.
- Chakrabarty, Dipesh. (2005).” *A Small History of Subaltern Studies*”, A companion to Postcolonial Studies. Henry Schwartz and Sangeeta Ray, Eds. Oxford: Blachwell Publishing. 608p
- Moore-Gillbert, Bart. *Postcolonial Theory: contexts, Pratictes, Politics*. London: Verso, 2000.
- Nayar, Pramod K. *The Postcolonial Studies Dictionary*. Chichester: wiley,2015.
- Spivak, Gayatri Chakravorty. (1987). *In Other Worlds* Essays in Cultural Politics.
- _____.(1985). *Can the Subaltern Speak?* In the post-colonial Studies Reader, Edited by Bill Ashcraft, Gareth Girifith & Helen Tiffin. London & New York: Routledge,pp.24-29.
- (1995). *The Spivak Reader*. (L.Donna,& M. Gerald, Eds) New York: Routledge_____
- _____. (2000). *Three Woman`s text and a Critique of Imperialism* “PostColonialism Critical Concepts”. Ed. Diana Brydon. New York: Routledge, Print.
- Wisker, gina.(2007). *Key Concepts in Postcolonial Literature*. Palgrave.

Reference

- Albugohbish, Abdullah ; Rezaei, Zahra. (2015). "Post-colonial criticism of the novel Rozegar -e- Tofang by Habib Khodadadzadeh". *Journal of Literature and Language, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Bahonar University, Kerman*. Vol: 19. issue: 40.
- Belghis. Soleimani. (1399). *Pedestrian*. Tehran: Cheshmeh Pub.

- Bertens. Hans. (1387). *Literary Theory*. Translated by Mohammad Reza Abul Qasemi Tehran: Mahi Pub
- Bobani, Farzad. (1387). "James Moriah, Haji Baba and colonial literature". *Journal of Foreign languages research*. Issue: 43
- Carter, David. (1395). *Literature Theory* Translated by Fatima Mirzazadeh. Tehran: Parsik pub.
- Farahmandfar, Masoud. (1393). "The threshold position of culture; Homi Baba and postcolonial theory" *Journal of Critical studies of literature*. Vol: 1. Issue: 4
- Ghasemzadeh. S. Ali. "Post-Colonial Criticism of the Jalal-e-Aleahmad's Novelette: Sargozashte Kandoo (Hives' story)" *Journal of Kavoshnameh*. Issue: 27
- Hajati, Somayeh; Razi, Ahmad. (1394). "Analysis of the post-colonial Subaltern effects in the Soluch Missing Place novel". *Journal of Literary criticism*. Vol: 8. Issue: 31.
- Hajti, Somayeh. (1398). *Postcolonial reading of the novel*. Tehran: Moon and Sun pub
- Karimi, Jalil. (1386). " An Introduction to Postcolonial Studies". *Zaribar*. Vol: 11. Issue: 63.
- Khademi Kolayi, Mahdi; Sarmadi, Majid and Zamani Karmazdi, Fatemeh. (1394). "Sociology of the novel Khālah bāzī by Belghis Soleimani based on the theory of Pierre Bourdieu". *Contemporary Persian Literature Journal of Humanities and Cultural Studies Research Institute*. Vol: 5. Issue: 3. pp. 45-65.
- Leela, Gandhi. (1391). "Postcolonialism". Translated by Maryam Alamzadeh, Homayun Kakasoltani. Tehran. Research Institute of Cultural and Social Studies.
- Loins, Tyson. *Critical theory today*. Translated by Maziar Hosseinzadeh and Fatemeh Hosseini. Tehran: Negah -e- Emruz pub.
- Mills, Sara. (1388). *Discourse*. Translated by Fatah Mohammadi. Tehran: Hezare Sevum Pub.
- Mirsadeghi, Jamal (1387). *Fiction*. Tehran: Sokhan pub.
- Mohammadi Asl, Abbas (1388). *Gender and sociolinguistics*. Tehran: Golazin Pub.
- Moradi, Ayoob; Shahriari, Mansoureh. (1402). "Feminist Critique of the Novel "Peyadeh" by Belghis Solamani from Shohalter's Perspective". *Journal of Woman in Culture and Arts*. Vol: 15. Issue: 4
- Moradi, Nafiseh; Hosseini, Maryam. (1394). "The function of myth in the post-colonial discourse of the Persian novel with the analysis of three novels, Savushun, Secrets of My Native Land, The Drowned". *Journal of Persian Language and Literature Research*. Issue: 37

- Nazemian, Reza; Shokohinia, Maryam. (1392). "The Comparison and Analysis of Post-Colonial Manifestations in Tayeb Salih " Season of Migration to the North" and Simin Daneshvar " Savushun" Novels". *Journal of Research in Persian Language & Literature*. Vol: 11. Issue: 2
- Nourbakhsh, Seyed Gohar; Farzad, Abdulhossein (1398). "Post-colonial components in the poems of Mohammad Taghi Baha" *Journal of Baharestan Sokhan*. Vol: 16. Issue: 46
- Parry, Benita. (1391). "*The institutionalization of postcolonial studies*" Translated by Jalal Farzaneh Dehkordi and Ramin Farhadi in *Postcolonial Studies*. Tehran: Imam Sadegh University. Ch 1
- Sai, Ahmed. (1385). "An introduction to postcolonial theory and criticism". *Journal of Law and Political Sciences School*. Issue: 73. pp. 133-154.
- Sarfi, Mohammadreza; Modbari, Mahmoud and Alinejad, Maliheh. (2016). "Analysis and investigation of types of motifs and their functions in the works of Balghis Soleimani". *Journal of Literature and Language, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Bahonar University, Kerman*. Vol: 20. No:41
- Shahmiri, Azadeh. (1389) *Postcolonial Theory and Criticism*. Tehran: Alam Pub
- Spivak, Gayatri. (1398). *Can the Subaltern Speak?* Translated by Ayub Karimi. Tehran: Falat Pub
- Talebi, Abu Torab; Nazeri, Maryam. (1390). "Another representation of the subaltern in the novels of the first Pahlavi period". *Allameh Tabatabai Social Sciences Journal*. Vol: 55
- Taslimi, Ali; Monsan, Farzane. (1398). "An introduction to postcolonial studies". *Journal of Zaribar*. vol: 11. Spring 86. Issue: 63.
- Young, Robert. (1399), "*white mythologies*". Translated by Jalil Karimi, Tehran: Institute of Cultural and Social Studies Pub.